

سیری در سلوک عرفانی میرسیدعلی همدانی

عبدالغفور آرزو^{۱*}

چکیده

حضرت میرسیدعلی همدانی یا به تعبیر صمیمانه مردم تاجیکستان «حضرت امیرجان»، از عرفای بزرگی است که اصول و مبانی تعلیماتش فراتر از حوزه فرهنگی و تمدنی اوست. در این مقاله، پس از ذکر شرح‌حالی کوتاه از این عارف وارسته، دربارهٔ طریقهٔ عرفانی او بحث شده و این سالک صاحب‌دل خوشه‌چین خرمن بزرگانی همچون خواجه عبدالله انصاری، شیخ اکبر محی‌الدین بن عربی، ابوحامد غزالی، شیخ فریدالدین عطار، سنایی غزنوی، مولانا جلال‌الدین بلخی، شیخ نجم‌الدین کبری، شیخ محمود شبستری، شیخ علاءالدوله سمنانی، خواجه شمس‌الدین محمد حافظ، شیخ مصلح‌الدین سعدی و... دانسته شده است. در بخش دیگری از مقاله، مشرب مذهبی، عرفانی و فکری میرسیدعلی موضوع بحث قرار گرفته و با اشاره به سیروس‌سلوک عرفانی این عارف برجسته، مقام او فراتر از نحل‌های کلامی و فقهی قلمداد شده است. در بخش پایانی مقاله، مفهوم ولایت بررسی شده و دیدگاه عارفانهٔ حضرت امیرجان در این باره بیان شده و این نتیجه به‌دست آمده که میرسیدعلی همدانی با تکیه به عرفان که دین باطنی همهٔ انسان‌هاست، با معرفت شهودی همهٔ مرزهای فکری را به مرز همدلی تبدیل کرده است.

واژه‌های کلیدی: میرسیدعلی همدانی، عرفان، مذهب، ولایت.

۱. دانش‌آموختهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس، ایران، سفیر جمهوری اسلامی افغانستان در تاجیکستان
* dr.arezou@yahoo.com

۱. مقدمه

درک مقام هر عارفی ایجاب می‌کند که ابتدا به چگونگی و چیستی عرفان و تصوف پرداخته شود. عبدالحسین زرین‌کوب با نگاه ژرف پژوهشی، در این زمینه نگاشته است: «منشأً طریقه صوفیه، به یک معنا هم حاجت درونی انسان است که می‌خواهد با مبدأ وجود و معبود خویش رابطه مستقیم پیدا کند؛ رابطه‌ای که دوسری باشد؛ خدا و انسان را با رشته دوجانبه‌ای به هم بپیوندد» (۱۳۶۲: ۳۰).

این نحوه اتصال به خدا آن قدر گسترده و عمیق است که گویا با سرشت خلقت آدمی عجین شده است. در تمام ادیان و افکار بشری، بارقه‌ای از این پیوند به‌طریقی متجلی است. نیروانا در عرفان هندی، وحدت وجود نزد حکمای یونانی، و حکمت گنوسی و عرفانی ربانیم در سنن یهود از این پیوند و ارتباط حکایت دارند و حتی در مذاهب اولیه همچون توتمیسم^۱ و آنیمیسم^۲ نیز این شور اتصال موج می‌زند؛ به‌گونه‌ای که در عرفان اسلامی به اوج شکوفایی می‌رسد. طبق این باور، عرفان یا دین باطنی انسان هیچ مرزی را جز مرز عشق به رسمیت نمی‌شناسد. ابن عربی، صاحب فصوص و فتوحات، با چنین مستی‌ای نگاشته است:

اگر آن را بر آسمان نهند، فروپاشد و اگر بر ستاره نهند، تار گردد و اگر بر کوه نهند، از جای کنده شود [...] من در وجود خود از عجایب عشق چیزها دیدم که هیچ وصف‌کننده‌ای وصفش نتواند کرد. عشق، به مقدار تجلی است و تجلی، به مقدار معرفت (الفاخوری و الجر، ۱۳۶۷: ۳۰۴).

شهید عشق، عین‌القضات همدانی، با همان مستی که وصفش نتوان کرد، عشق را همزاد روح می‌داند:

روح و عشق، هردو، در یک زمان موجود شدند و از مکنون در ظهور آمدند. روح را بر عشق آمیزشی پدید آمد و عشق را با روح آویزشی ظاهر شد. چون روح به خاصیت در عشق آویخت، عشق از لطافت بدو آویخت. به قوت آن آویزش و آمیزش میان ایشان اتحادی پدید آمد. ندانم که عشق صفت شد و روح ذات، یا عشق ذات شد و روح صفت؛ حاصل هردو یکی شدند (عین‌القضات، ۱۳۳۳).

آری، «عشق به مقدار تجلی است و تجلی به مقدار معرفت [...] و معرفت نور است و شرح دل است و به کسب بنده نیست. معرفت عطایی است از حق سبحانه و تعالی [...]» (زنده‌پیل، ۱۳۶۸: ۲۳).

به تعبیر دیگر، «معرفت نزد صوفیه و عرفا کشف و شهود است که آن را یگانه وسیله نیل به حقیقت می‌شمارند» (زرین‌کوب، ۱۳۶۲: ۸۲) و بنیان این معرفت بر تجربه درونی استوار است که بازتابی از سیر انفسی سالک است:

و آن عبارت از نوری است که چون دل از صفات ناپسند تطهیر و تزکیت یافت، در آن تجلی کند. از این تجلی امور بسیار کشف شود؛ اموری که زان پیش نام‌هایشان را می‌شنید و می‌پنداشت که آن‌ها را معانی مجمل و غیرواضح است، و لکن اکنون به معرفت حقیقی دست یافته و آن‌ها را به‌وضوح درمی‌یابد (غزالی، ۱۳۶۱: ۱۸).

تنها متصوفه که پایبند به دین بودند، کوشیدند تا معنی وحدت تجربه درونی را فهم کنند. متصوفه قرآن را یکی از سه منبع معرفت شمرده و دو تای دیگر را تاریخ و جهان طبیعت دانسته‌اند. در تمام ادیان، افکار و آرای بشری از آغاز خلقت تاکنون، جذبه اتصال به خدا وجود دارد. محققان این بارقه خدانشناسی و جلوه مشترک فطرت انسانی را که از ضمیر مسلمان، مسیحی، یهودی، برهمن، بودایی، زردشتی و غیره تراوش نموده، دین باطنی نامیده‌اند (حلبی، ۱۳۸۶).

آری، «محمی‌الدین غوغای عرفانی را در جهان اسلام، از اندلس گرفته تا مصر و شام و ایران و هند، برانگیخت. مولوی بلخی، محمود شبستری، حافظ و جامی همه شاگردان مکتب اویند» (مطهری، ۱۳۶۷: ۲۱).

یکی از این غوغاآفرینان مستی‌آفرین میرسیدعلی همدانی است که با معرفت و مواجهید عرفانی، جنوب و شرق آسیا، آسیای صغیر و آسیای میانه را چونان پیش‌کسوتان عارف، شور عاشقانه می‌بخشد و به اشارت پیر و مرادش «سه نوبت ربع مسکون را سیر» (بلخاری قهی، ۱۳۹۰) می‌کند و در پرتوی چنین معرفتی است که مشعل دین اسلام را در کشمیر و سایر بلاد برمی‌افروزد.

با توجه به این اجمال، نگارنده باور دارد که عرفان مفهوم جهانی شدن را در خود نهفته دارد؛ یعنی پیش از آنکه واقعیت دهکده جهانی در زمانه ما مفهوم عینی پیدا کند، عارفان صاحب‌دل با معرفت شهودی همه مرزهای فکری را به مرز همدلی تبدیل کرده‌اند. به سخن روشن‌تر، عرفان که دین باطنی همه انسان‌هاست، قرن‌های متوالی است که همه باورها و اعتقادات متکثر و حتی متصلب را رنگ و آهنگ وحدت بخشیده است. در یک کلام، جهانی شدن، همدلی و دیگرپذیری از معرفت عارفانه سرچشمه

گرفته است. معرفت عارفانه همه رنگ‌ها را بی‌رنگ می‌کند و با مستی شهودی گوهر مروت و مدارا را می‌گستراند. تفاهم و هم‌گرایی نتیجه چنین معرفت شورانگیزی است. این سروده شیخ اکبر، محی‌الدین بن عربی، آینه‌دار همه بحث‌های تفصیلی است:

در گذشته، من از دوست خود

روی برمی‌تافتم،

اگر کیش وی را

همسان مذهب خویش نمی‌یافتم؛

لیکن امروز، قلب من پذیرای هر نقش شده است:

چراگاه آهوان، صومعه راهبان

بتکده، کعبه،

الواح تورات، مصحف قرآن.

من به دین عشق سرسپرده‌ام

و به هر سوی که کاروان‌های آن

رهسپار شود،

راه خواهم جست.

آری، عشق، هموارگر همه ناهمواری‌های دین و ایمان من است

(صاحب‌الزمانی، ۱۳۶۲: ۳۰۷-۳۰۸)

نگارنده با چنین چشم‌اندازی فقط شناسنامه عرفانی میرسدعلی همدانی را به رسمیت می‌شناسد؛ بزرگانسانی که در حوزه فرهنگی و تمدنی‌اش، مبانی هم‌گرایی را با صدا و سلوکش تقویت می‌کند. در چنین فرایندی، تمایلات مذهبی و کلامی او نقشی بسیار فرعی دارند. آنانی که بر کارکرد کلامی و مذهبی سید تأکید می‌کنند، درواقع برآنند که عارف وارسته را کسوتی فقیهانه بپوشانند؛ تلاشی که پُر بیهوده است.

۲. نیم‌نگاهی به قلمروی پیر کولاب

حضرت میرسدعلی همدانی یا به تعبیر صمیمانه مردم ادب‌پرور تاجیکستان، «حضرت امیرجان» چنان شهره شهر است به عشق ورزیدن که پرداختن به زیست‌نامه‌اش محلی از اعراب ندارد. برای اینکه نگاه و نگرش نگارنده تبیین شود، مسائلی را نکته‌وار بیان می‌کند:

۱. میرسیدعلی همدانی از عارفان شاعر قرن هشتم هجری قمری است. وی در ۱۲ رجب سال ۷۱۴ هـ.ق در خانواده‌ای متمول:

در زمان سلطنت محمد خدابنده اولجاتیو هشتمین پادشاه از سلاطین مغولی ایلخانی و هم‌زمان با حکومت جمال‌الدین آق‌قوش افرم در همدان (حکمتانه) [هگمتانه] زاده می‌شود و پس از عمر بابرکت (۷۳ سال) در ششم ماه ذیحجه ۷۸۶ هجری قمری در ولایت کنر افغانستان جان به جان‌آفرین می‌سپارد و در خطه باستانی ختلان (کولاب) مدفون می‌گردد. هم‌اینک مزارش زیارتگاه عام و خاص است (ریاض، ۱۳۶۹: ۶-۷).

از آنجایی که حضرت امیرجان در عنفوان جوانی مشغول تزکیه، سیاحت و کسب فراست بوده است، در چهل‌سالگی به فرمان استادش، شیخ‌محمدبن ارکانی، در خراسان بزرگ با دخت خراسانی ازدواج می‌کند (گلی زواره، ۱۳۸۵: ۱۷۵) و در ۴۱ سالگی نخستین فرزندش، سیدمحمد، در ولایت ختلان (شهر کولاب) زاده می‌شود و با آزادگی راه پدر را ادامه می‌دهد.

دومین فرزند سید، دوشیزه‌ای است صاحب‌جمال. حضرت امیرجان او را «ماه خراسان» می‌نامد و آن‌گاه که مراحل کمال را می‌پیماید، شاگرد و مریدش، خواجه اسحاق ختلانی، را به دامادی برمی‌گزیند (اذکائی، ۱۳۶۹: ۶۳-۶۴). وی هفت سال از عمر گران‌بهایش را در ختلان سپری می‌کند و با مردم این خطه باستانی، محشور و مأنوس می‌شود. شیخ چنان دل‌بسته ختلان می‌شود که دیگر «به یاد یار و دیارش» نمی‌موبد، با حیات و مماتش کولاب را هگمتانه می‌سازد و همان‌گونه که برای زیارت میرسیدحسین شاه خاموش (ره) پای به کولاب می‌گذارد، در قلمروی مزار «شاه خاموش» نیز به خواب ابدی می‌رود.

۲. شاه همدان از رهروان و سالکان سلسله کبرویه است. این طریقت مشهور عرفانی با سلوک و آفرینشگری معنوی این سالک الی الله، فرایند کمال را به‌گونه‌ای پیموده که ارادتمندان آن بر طریقت همدانیه نیز تأکید کرده‌اند (اخترشهر و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۵۸). به هر حال، سید صاحب‌دل با طی مراحل سلوک به مقامی نائل می‌شود که پیر و مرادش، شیخ محمود مزدقانی (ره)، خرقة ارشاد را برآزنده‌اش می‌داند و پس از درآمدن به سلک خلفای کبرویه، مشعل عشق و معرفت را مشتعل می‌کند.

۳. باور محققان بر این است که حضرت امیرجان (ره) در کودکی به حفظ قرآن مجید نائل می‌شود و با راهنمایی و ارشاد مامایش (خال/ دایی) به قلمروی عرفان قدم می‌گذارد و از خرمن عالمان و عارفان زمانش، چونان شیخ محمود مزدقانی، شیخ نظام‌الدین یحیی غوری خراسانی، شیخ علاءالدوله سمنانی، شیخ‌الاسلام شرف‌الدین درگزینی و... کسب علم و معرفت می‌کند و با دانش اکتسابی و فراست شهودی، ۱۱۰ اثر وزین را به یادگار می‌گذارد که البته، به باور پژوهشگران دقیقه‌نگر، برخی از این نبشته‌ها منسوب به ایشان است (ریاض، ۱۳۶۹).

آثار گران‌سنگ سیدعلی همدانی سیال و گسترده است. قرآن‌پژوهی، عرفان، کلام، فلسفه، فقه، اخلاق، ادبیات و شعر از فراورده‌های علمی و ذوقی این سالک عشق و معرفت است. به حق «عشق به مقدار تجلی است و تجلی به مقدار معرفت». (الفخوری و الجر، ۱۳۶۷: ۳۰۴)

۴. برای درک مقام علمی و عرفانی شاه همدان کافی است که با زمزمهٔ ابیات علامه اقبال لاهوری در جاویدنامه:

سیدالسادات، سالار عجم	دست او معمار تقدیر امم
تا غزالی درس الله هو گرفت	ذکر و فکر از دودمان او گرفت
مرشد آن کشور مینونظیر	میر و درویش و سلاطین را مشیر
خطه را آن شاه دریاآستین	داد علم و صنعت و تهذیب و دین
آفرید آن مرد، ایران صغیر	با هنرهای غریب و دلپذیر
یک نگاه او گشاید صد گره	خیز و تیرش را به دل راهی بده

مقامش را در جغرافیای معرفت دریابیم و به فرمودهٔ حضرت مولانا عبدالرحمن جامی (ره) (۱۳۹۸هـ) بسنده نماییم که می‌فرماید: میرسیدعلی همدانی «جمع بوده است میان علوم ظاهری و باطنی. وی را در علوم اهل باطن تصنیفات مشهور است؛ چون کتاب اسرار النقطه، الیقظه، شرح اسماء الله، شرح فصوص الحکم، شرح قصیده خمریهٔ فارضیه، ذخیره الملوک و غیره» (جامی، ۱۳۷۰).

ایشان مرید حضرت شیخ شرف‌الدین محمودبن عبدالله المزدقانی بود؛ اما کسب طریقت پیش صاحب‌السر بین‌الاقطاب تقی‌الدین علی دوستی کرد و چون شیخ تقی‌الدین علی از دنیا برفت، باز به شیخ شرف‌الدین محمود رجوع کرد و گفت: «فرمان چیست؟». وی توجه کرد و فرمود: «فرمان آن است که در اقصای بلاد عالم بگردی!». سه نوبت ربع مسکون را سیر کرد و صحبت هزار و چهارصد ولی را دریافت و چهارصد را در یک مجلس دریافت و سادس ذی‌الحجه سنه ست و ثمانین و سبع مائة (۷۸۶) هجری به ولایت کمر فوت شد و از آنجا به ختلانش نقل کردند (شیروانی، بی تا: ۷۱۳).

با توجه به زیست‌نامه سیدعلی همدانی و پژوهش‌های فرهیختگان در این زمینه می‌توان گفت که این عارف متشرع، شریعت را بر طریقت ترجیح می‌دهد. این سخن امیرجان همه ناگفته‌ها را تبیین می‌کند: «زنهار! اگر اقامه امور دین را سهل بگیری، نتیجه نخواهد داد» (گلی زواره، ۱۳۸۵: ۱۷۵). مناظره مستمر با عالمان و کاهنان مذاهب دیگر چون هندوها و بودایی‌ها، بیانگر وجه کلامی و فقهی شخصیت این متشرع عارف است. به باور محققان، سید در مدت پنج سال اقامتش با قوت برهان، ۳۷ هزار نفر را مسلمان می‌کند؛ درحالی که پیر میهنه، ابوسعید ابوالخیر، با مواجیدش (سبع هشتم) چنان فضایی را ایجاد می‌کند که گبر و نصاری زنار می‌کشایند؛ یعنی «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» کار واعظان است و «فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِ مَا أَوْحَىٰ» شاهکار عارفان.

به سخن دیگر، در نگرش سیدعلی همدانی، شریعت و طریقت دو حلقه متصل است که سلسله‌الذهب هدایت را ترسیم می‌کند. از چنین چشم‌اندازی، نگاه او با شهیدان عشق، عین‌القضات همدانی و منصور حلاج، سنخیت چندانی ندارد.

پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری (ره)، در *مناجات‌نامه* می‌فرماید: «شریعت چیست؟» «بی‌بدی،» «طریقت چیست؟» «بی‌ددی،» «حقیقت چیست؟» «بی‌خودی.» مقام بی‌خودی، مقام فناء فی الله است؛ مقام وحدت است؛ مقامی است که شطحیات چون شط‌خروشان بر ذهن و زبان عارف واصل جاری می‌شود. «اناالحق» و «سبحانی ما اعظم شأنی» معرف این مقام سرشار از شهود و شهادت است. آیا آثار و کردار شاه همدان نشان‌دهنده چنین مواجیدی است؟ این پرسش به پاسخ مستند نیاز دارد.

امیدوارم روزی فرابرسد که همه آثار این سید وارسته چاپ شود تا شخصیت و آثار حضرت امیرجان را بهتر بتوان معرفی کرد. تردیدی نیست که فرزنانگان صاحب‌دل برخی از نوشته‌های شاه همدان را چاپ کرده، به زبان‌های اردو، ترکی، پشتو و فرانسوی برگردانده و در شرح آن اهتمام کرده‌اند (جمعی از پژوهشگران حوزه علمی قم، ۱۳۸۵: ۸۵/۵-۸۶)؛ اما به روایت محققان، بیشترین نوشته‌های سید، همچنان به صورت نسخ خطی است:

- ۵۶ رساله در شعبه آثار خطی پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم تاجیکستان؛

- ۹۶ رساله در زادگاهش همدان؛

- چند رساله دیگر در کتابخانه فردوسی؛

- برخی نیز در آرشیو ملی افغانستان.

تا زمانی که این نسخه‌ها تصحیح و منقح نشود، نمی‌توان سخنی مستند و مستدل درباره آن‌ها بیان کرد.

۵. همان‌گونه که اشاره شد، محققان آثار سیدعلی همدانی را بیش از ۱۱۰ اثر می‌دانند (ریاض، ۱۳۶۹: ۶-۷). محقق بنام، استاد شمس‌الدین احمد، در کتاب شاه همدان باور دارد که آثار شیخ بیش از ۱۴۶ اثر است (انواری، ۱۳۵۶). *ذخیره الملوک*، «منهاج‌العارفین»، «آداب‌المشایخ»، «دوایرالقلوب»، «قدسیه»، «حل‌الفصوص» (خلاصه و چکیده فصوص‌الحکم ابن عربی)، *چهل اسرار* (شامل ۴۱ غزل) و... از آثار مشهور سیدعلی همدانی است (شوشتری، ۱۳۶۵: ۳۸/۲؛ شیروانی، بی‌تا: ۷۱۳).

۶. با پژوهش در آثار سیدعلی همدانی می‌توان دریافت که این سالک صاحب‌دل خوشه‌چین خرمن خواجه عبدالله انصاری، شیخ اکبر محی‌الدین بن عربی، ابوحامد غزالی، شیخ فریدالدین عطار، سنایی غزنوی، مولانا جلال‌الدین بلخی، شیخ نجم‌الدین کبری، شیخ محمود شبستری، شیخ علاءالدوله سمنانی، خواجه شمس‌الدین محمد حافظ، شیخ مصلح‌الدین سعدی و... است. این آبشخور فکری بر چگونگی مشرب شاه همدان دلالت دارد. هم‌آوایی سید با خواجه عبدالله انصاری، شیخ اکبر محی‌الدین بن عربی، ابوحامد غزالی، شیخ فریدالدین عطار و مولانا، بیانگر افق فکری و معرفتی اوست. وی با چنین آبشخور فکری‌ای زیسته و تولید فکر و فرهنگ کرده است.

۷. فرهیختگان می‌دانند که خواجه عبدالله انصاری، ابن عربی، مولانا، غزالی، حافظ و بسیاری دیگر از ادیبان و عارفان از نظر کلامی اشعری‌اند. شگفت اینکه نگارنده تاکنون به هیچ عارف معتزلی‌ای برنخورده است؛ بنابراین چگونه ممکن است که شاه همدان با کلام اشاعره (ماتریدیه) نسبت وثیق معرفتی نداشته باشد؟ پژوهش در این زمینه می‌تواند اساس و آیینی نو را پی افکند.

۸. با توجه به معروف‌ترین شعر سیدعلی همدانی:

هرکه ما را یاد کرد / ایزد مرا و را یار باد هرکه ما را خوار کرد / از عمر برخوردار باد
هرکه اندر راه ما خاری فکند / از دشمنی هر گلی از باغ وصلش بشکفت بی‌خار باد
در دو عالم نیست ما را با کسی گرد و غبار هرکه ما را رنجه دارد، راحتش بسیار باد

(ریاض، ۱۹۹۵)

هرچند می‌توان گفت که وی دارای طبعی روان و پیرو مشرب ملامتی است، نمی‌توان نامش را از چشم‌انداز شاعرانگی، در کنار عارفان شاعری چونان سنایی، عطار، مولانا، عراقی، سعدی، امیرخسروی دهلوی، حافظ، مولانا عبدالرحمن جامی، معین‌الدین چشتی، امیرحسینی سادات هروی، شاه‌نعمت‌الله ولی، بیدل دهلوی و... قرار داد؛ البته نگارنده آن‌گاه داوری و نقد منصفانه و مستدل خواهد کرد که مجموعهٔ منقح اشعار حضرت امیرجان را مرور کند؛ پس:

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دیگر

۹. به باور نگارنده، اهل مشرب را در حصار مذهب محصور کردن خطاست؛ زیرا:

مذهب عاشق ز مذهب‌ها جداست عشق اسطرلاب اسرار خداست

کسانی را که با چشم دل لاهوت عشق را دیده‌اند، نمی‌توان پایبند کلام و فقه کرد. برای عارفان همهٔ مفاهیم به مثابهٔ نردبانی است برای رسیدن به فراسوی فراسو. خواجه عبدالله انصاری در مناجاتش می‌فرماید: «زاهد به بهشت می‌نازد، عارف به دوست. از صوفی چه گویم که خود، همه، اوست».

به هر حال، طبق روایت تاریخ، اغلب مردم ایران تا پیش از حاکمیت صفویان (قرن دهم هجری قمری) شافعی‌مذهب بوده‌اند. شیخ صفی‌الدین اردبیلی، جد شاه اسماعیل صفوی، شافعی‌مذهب است و صاحب خانقاه. به گفتهٔ ذبیح‌الله صفا:

عهد صفوی اگرچه با نهضت دسته‌ای از صوفیان آغاز شد، لیکن دورانی نامساعد به حال تصوف است و هرچه به پایان آن نزدیک‌تر شویم، این نابسامانی را بیشتر و روشن‌تر مشاهده می‌کنیم. ترکان صوفی‌شعار قزلباش، از زمانی که سلطان جنید و سلطان حیدر را به جای خرقه درویشی جامه رزم بر اندامشان کردند و تسبیح‌های عابدانه‌شان را به شمشیرهای برآن مبدل ساختند و آن‌ها را از زوایای خانقاه به فراخنای میدان‌های جنگ کشانیدند، دیگر - درحقیقت و واقع - صوفی نبودند؛ لیکن باشگفتی می‌بینیم که به اصرار، خود را صوفی می‌گفته و دم از صوفیگری می‌زده و پیشوایان خود را باعنوان مرشد کامل ستوده‌اند. همین قزلباشان صوفی‌نما، همین که در قیام شاه اسماعیل با آن تعصب شگرف به نشر تشیع و کشتار مخالفان آن پرداختند، نادانسته به سست کردن نهضت اصلی خود که به هر صورت بر بنیاد تصوف استوار بود، دست زدند. از پوست تخت درویشی برخاستند و بر سجاده زاهدان نشستند؛ اما چون زهد بدان امارت‌جویان شمشیرزن و دُردی‌خواران حشیش‌آشام نمی‌برازید، هردو قدرت از دستشان رفت و به مرجع‌های دیگر تعلق گرفت. مهم‌ترین مرجعی که این قدرت معنوی را به خود اختصاص داد، حوزه فعالیت عالمان مذهبی شیعه بود. این گروه که از آغاز عهد صفوی بر اثر حاجت شدید ایرانیان شیعی شده و شیعیان ایرانی شده به راهنمایان مذهبی، از دیار عربان به ساحت عجمان روی آوردند، مهمانانی بودند که به‌زودی بر میزبانان خود چیره شدند. اینان با سابقه اندیشه‌های مذهبی خود که از دیرباز به میراث داشتند، با جریان‌های فکری و ذوقی ایرانیان - و از آن جمله با تصوف - به مبارزه برخاستند (۱۳۶۹: ۵/ ۲۰۱-۲۰۴).

بنابر چنین دلایلی، محصور ساختن شاه همدان در چارچوب مذهب، چندان واقع‌بینانه نمی‌نماید. بحث نگارنده مبتنی بر حقانیت مذهب خاص یا نحله کلامی ویژه‌ای نیست؛ بلکه باور دارد که برای صاحب‌دلان وادی حقیقت، شناسنامه مذهبی صادر کردن خطاست. اگر شاه همدان در خانواده حنفی یا جعفری، شافعی یا مالکی، حنبلی یا شیعه اسماعیلی به دنیا آمده باشد، پس از سیر مراتب سلوک به مقامی رسیده که فراتر از نحله‌های کلامی و فقهی است. واقعیت عینی مردم کولاب از منظر چگونگی مذهب، مبین این واقعیت است.

این واقعیت را هرگز نمی‌توان انکار کرد که پس از جدال خونین کلام و فلسفه، سرانجام هردو نحله فکری در آستان معرفت تجربت‌اندیش عارفانه زانو زده‌اند. فراموش

نباید کرد که فقه از امور دنیوی است و به قول غزالی (۱۳۶۱): «قانونی است که سلطان می‌خواهد». عارفان که سلاطین جغرافیای دل‌اند، چگونه می‌توانند دل به غرض بر بندند و همه نحل‌های حقیقت‌جو را بی‌بهره از حق بدانند؛ چنان که مولانا می‌فرماید:

آن‌که گوید جمله حق است، احمق است و آن‌که گوید جمله باطل، او شقی است

بلی، مذهب راه است و مقصد، رستگاری. انسان‌های لنگ و لوک اسیر دست‌اندازهای راه‌اند و کژتابی ذهن؛ اما صاحب‌دلان وارسته مقصداندیش‌اند و راه را در همان هیئت و هویتش به رسمیت می‌شناسند، نه بیشتر. از همین منظر است که مرتضی مطهری در اثر معروفش، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، می‌نویسد:

یکی از کسانی که در کشمیر به اسلام خدمت کرده است، میرسیدعلی همدانی بوده. این مرد بزرگ که از مفاخر اسلامی است، هزارها شاگرد در کشمیر تربیت کرده که هرکدام برای خود استاد شدند. مقام سیدعلی همدانی هنوز در کشمیر محترم است (۱۳۶۷: ۳۹۳).

مطهری در این گفتار، اقیانوس معرفت شاه همدان را به جویبار تبدیل نمی‌کند. در نگاه و نگرش او، «خدمت به اسلام» وجه تمایز سیدعلی همدانی است:

نام احمد نام جمله اولیاست چونکه صد آمد نود هم پیش ماست

آری، بزرگان‌دیشی و داشتن اندیشه‌ای معطوف به غایت، کار انسان‌های بزرگ است.

۱۰. یکی از سروده‌های معروف و هویت‌بخش سیدعلی همدانی این است:

پرسید عزیزی که علی اهل کجایی؟ گفتم به ولایت علی، کز همدانم

نی زان همدانم که ندانند علی را من زان همدانم که علی را همه دانم

در این دو بیت دو نکته مستتر است: زادگاه سید همدان است؛ به ولایت (ولایات) حضرت علی (ع) اعتقاد دارد. گویا در زمان سید، مردم همدان حضرت علی (ع) را نمی‌شناخته یا به آن حضرت ارادت نداشته‌اند؛ بنابراین شاعر ضمن ابراز حس ناخوشایند به زادگاهش، ابراز می‌کند که همدانی را به رسمیت می‌شناسد که مردمش به مقام والای حضرت علی (ع) آگاهانه ارادت دارند و برای اثبات این ارادت به ولایت علی (ع) سوگند می‌خورد. او با سوگند به «ولایت» یکی از بحث‌های مبسوط عرفانی و کلامی را می‌گشاید.

سوگند به ولایت شاه اولیا، حضرت علی - کرم الله وجهه - دلالت بر هویت کلامی دارد یا عرفانی؟ برای پاسخ به این پرسش اندکی درنگ می‌کنیم.

۳. مفهوم عرفانی ولایت

برای درک مفهوم «ولایت» به بحثی گسترده نیاز است که نگارنده در کتاب *مقایسه انسان کامل از دیدگاه بیدل و حافظ بدان پرداخته است*. در فهم چگونگی ولایت توجه به چند نکته راهگشاست:

۱. برنرد رودلف راتکه و جان اوکین^۳ در کتاب *مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی*، با پژوهش ژرف در این باره چنین نگاشته‌اند: «نظریه یا نظام فکری کاملی درباره مسئله ولایت تا نیمه سده سوم/ نهم در نوشته‌های حکیم ترمذی به وجود آمده بود. اینکه آیا پیش از ترمذی کسانی بوده‌اند که آثار مکتوبی عرضه کرده باشند، بر ما معلوم نیست» (۱۳۷۹: ۳۰)؛ بنابراین نظریه ولایت برای نخستین بار در آثار اهل سنت، کسانی مثل حکیم ترمذی، بازتاب یافته است. به باور نگارنده، مفهوم ولایت فقط شناسنامه کلامی ندارد و مفهوم و معنای عرفانی آن فربه‌تر از مفهوم کلامی است و جغرافیای وسیع انسانی را احتوا می‌کند. از آنجا که عرفان دین باطنی انسان است، همه نحله‌ها و نگرش‌های متکثر را در جغرافیای عالم پوشش می‌دهد.

۲. در باور نحله‌های عرفانی اهل سنت، حضرت علی (ع) شاه اولیاست و همه طریقت‌ها به آن حضرت منتهی می‌شود. مقام شامخ حضرت علی (ع) در اعتقادات اهل سنت روشن‌تر از آن است که نیازمند اشارت باشد.

۳. مفهوم ولایت در دیدگاه عارفان اهل سنت غیر از آن چیزی است که متکلمان و فقهای مذهب جعفری مطرح می‌کنند. رسالت، نبوت و ولایت سه مفهوم به هم پیوسته‌اند. ایزوتسو^۴ با تأکید و تکیه بر آرای ابن عربی می‌نویسد:

نبی همان ولی است با داشتن یک فضیلت دیگر (یعنی منصب ولایت به همراه منصب نبوت). رسول همان نبی است با فضیلتی اضافه‌تر (یعنی منصب نبوت به همراه منصب رسالت)؛ بنابراین پیامبر (نبی) در وجود یک شخص، دو منصب (رتبه) را فراهم می‌آورد و رسول در وجود خود سه مرتبه مختلف را وحدت

می‌بخشد. بنابراین، سه رتبه در اینجا قابل تمیز است: ولایت، نبوت و رسالت
(۱۳۷۸: ۲۷۹).

از منظر معرفت عارفانه دینی، «ولایت قیام عبد است به حق در مقام فنا از نفس خود» (سجادی، ۱۳۷۰). آن کسی که صاحب ولایت است، مسمّا به ولی است. ابوعلی جوزجانی گفته است: «أَوْلَى هُوَ الْفَانِي فِي حَالِهِ الْبَاقِي فِي مُشَاهَدَةِ الْحَقِّ، لَمْ يَكُنْ لَهُ عَن نَفْسِهِ إِخْبَارٌ وَلَا مَعَ غَيْرِ اللَّهِ قَرَارٌ» (همان‌جا).

اگر همه تعاریف ولی را بخواهیم در جمله‌ای کوتاه بیان کنیم، می‌توان گفت: «أَوْلَى هُوَ الْعَارِفُ بِاللَّهِ»؛ یعنی ولی کسی است که حق تعالی را بشناسد. این عصاره معرفت عارفانه است و همه انسان‌ها بالقوه ولی‌اند؛ یعنی با سیروسلوک می‌توانند به چنین مقامی نائل شوند.

۴. جامی که از ارادتمندان و شارحان شهیر آثار شیخ اکبر، محی‌الدین بن عربی، است، باور دارد که ولایت به دو گونه است: ولایت عامه و ولایت خاصه. «ولایت عامه شامل باشد جمیع مؤمنان را به حسب مراتب ایشان و ولایت خاصه شامل نباشد واصلان را از سالکان» (هجویری، ۱۳۸۳: ۳۲۴). به تعبیر دیگر:

ولایت خاصه که مخصوص واصلان ارباب سیروسلوک است و عبارت است از فنای عبد در حق و قیام عبد با حق؛ یعنی عبد در این مقام از خود رها شده، در حق فانی گشته و با بقای او باقی مانده است (جامی، ۱۳۹۸ هـ.ق: ۲۱۴).

۵. در فصوص آمده است:

اگر از اهل الله شنیدی که ولایت بالاتر از نبوت است، مقصود او ولایتی است که همراه رسول یا نبی در یک شخص است؛ یعنی رسول - علیه السلام - از آن حیث که ولی است، تام‌تر و کامل‌تر است از خودش؛ از حیث آنکه نبی و رسول است (ابن عربی، ۱۳۸۰: ۱۳۵-۱۳۶).

با رحلت خاتم پیامبران، حضرت محمد (ص)، ولایت خاصه به پایان می‌رسد و ولایت عامه، بالقوه، در همه انسان‌ها ساری و جاری می‌شود؛ البته برخی انسان‌ها می‌توانند با پارسایی و وارستگی به مقام ولایت عامه نائل شوند. ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل را چنین باوری است:

فطرت‌ها بس که ناتمام و خام است در بزم وصال مژده پیغام است

گر جوهر فهم «نحن اقرب» باشد پیداست که نشئه ولایت عام است

(بیدل دهلوی، ۱۳۷۵)

بنابر چنین فهمی، ولایت عامه شناسنامه اولیای خداست و زمین هرگز از حضور عاشقان الله تهی نیست. آری، «انسان کامل مظهر اسم ولی است و ولی، نماد انسان کامل است» (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۲۷۵).

۶. چيستی مفهوم عرفانی ولایت در جغرافیای کلام شیعی از محورهای بارز پژوهش است. ذبیح الله صفا با توجه به تناقض مفهوم عرفانی ولایت با مفهوم کلامی، چنین نگاشته است:

اما مبارزه عالمان مذهبی اسلام - خاصاً شیعیان با صوفیان - امری تازه نبود؛ جنگی دیرینه بود که از قرن‌های پیشین بازمانده و بدین عهد رسیده بود. سید مرتضی بن داعی رازی، عالم شیعی قرن ششم و هفتم هجری، صوفیان را به کفر و الحاد نسبت داده و بزرگانی از قبیل حسین بن منصور حلاج، شبلی و بایزید بسطامی را کافر و ملحد دانسته و مقالات ایشان را از مقوله کفر و زندقه شمرده و «صد هزار لعنت» بر آنان و بر کسانی دیگر از همین فرقه فرستاده است؛ زیرا به نظر او صوفیان، بی‌دین، مردود، زندیق و دشمن اهل بیت و تارک فرایض وضو، نماز و غسل هستند. علت این دشمنی عالمان شیعه با صوفیان آن است که عالمان مذکور ولایت و رهبری خلق را خاص امام - و در غیبت وی - ویژه نواب او می‌دانند؛ و حال آنکه صوفیان، اقطاب و مشایخ خود را در زمره اولیاء الله در آورده، اطاعت از آنان را پنهان و آشکارا واجب می‌شمارند و به عالمان شرع - که مدعی جانشینی پیامبر و ائمه دین‌اند - وقعی نمی‌گذارند؛ و پیداست که دو پادشاه در اقلیمی نگنجد، اگرچه درویش با همه خلق خدا بر گلیمی بخشید (۱۳۶۹: ۵ / ۲۰۱-۲۰۴).

اگر چنین داوری‌ای را برتابیم، مفهوم ولایت در زندگی و سلوک حضرت امیرجان مفهومی است عرفانی. زیست، سیروسلوک و آثار همدانی چونان ذخیره/ملوک به‌ویژه خلاصه المناقب نورالدین بدخشی بر این دلالت می‌کند که میرسیدعلی اقطاب و مشایخ خود را در زمره اولیاء الله دانسته و اطاعت از آنان را واجب شمرده است. چنین مشربگی با مفهوم کلامی ولایت در حوزه تشیع تجانسی ندارد.

با توجه به مفهوم عرفانی ولایت به‌مثابه گوهر دین باطنی انسان، محصور کردن شاه همدان در جغرافیای کلامی و مذهبی، به‌معنای تبدیل کردن اقیانوس به رودخانه است.

۷. حضرت امیرجان ۷۳ سال زندگی را با شور و وجد عرفانی سپری می‌کند. شرق میانه، شبه‌قاره، ایران، افغانستان و فرارودان حوزهٔ سیاحت علمی و عرفانی اوست. کارنامهٔ سید بیانگر نقش بارز معنوی‌اش در جغرافیای فرهنگی و تمدنی اوست؛ به این معنا که همه جای این قلمروی بزرگ را خانهٔ خود می‌پندارد.

۸. مرگ شاه همدان نکته‌های شگفتی را در خود پنهان دارد. بیشتر محققان فقط به ایمان استوار او در لحظهٔ واپسین پرداخته‌اند: «شب رحلت تا بامداد ذکر یاالله و یاحیب بر زبانش جاری بود و درحالی که کلمهٔ مبارکهٔ "بسم الله الرحمن الرحیم" را زمزمه می‌نمود، دعوت حق را لبیک گفت» (گلی زواره، ۱۳۸۵: ۱۰۵؛ نیز ر.ک: ریاض، ۱۳۶۹). البته، مرگ این صاحب‌دل وارسته بیانگر رمز و رازهای دیگری نیز هست که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- حضرت امیرجان در ولایت کُنر افغانستان جان به جان آفرین می‌سپارد؛ خطه‌ای که چند قرن بعد شاهد تولد انسان بزرگی چون سیدجمال‌الدین اسعدآبادی می‌شود که مایهٔ افتخار جهان اسلام است. در اینجا به کارنامه و شخصیت جریان‌ساز سیدجمال‌الدین افغان در قلمروی اسلام اشاره‌ای نمی‌شود؛ چراکه «شهرهٔ شهر است به عشق ورزیدن».

- چرا سید نمی‌خواهد در زادگاهش مدفون شود؟ چرا ختلان (کولاب) را بر همدان ترجیح می‌دهد؟ آیا شکررنجی بازتاب‌یافته در شعر معروفش:

پرسید عزیزی که علی اهل کجایی؟ گفتم به ولایات علی، کز همدانم
نی زان همدانم که ندانند علی را من زان همدانم که علی را همه دانم

دلیل چنین تصمیمی نیست؟

به هر حال، میرسیدعلی همدانی از بزرگ‌عارفانی است که نامش با جاودانگی پیوندی ناگسستنی دارد. روحش شاد باد!

۴. نتیجه‌گیری

به باور همهٔ فرهیختگانی که در قلمروی عرفان تحقیق و سلوک کرده‌اند، عرفان دین باطنی انسان است. سالکان وادی عشق با عبور از خوان شریعت و طریقت، سرانجام به مقام حقیقت نائل می‌شوند؛ مقامی که زمزمه‌اش «همه اوست» و «همه از اوست» است. در این مقام قُرب، همهٔ رنگ‌ها بی‌رنگ می‌شود و سالک مقصداندیش همهٔ راه‌های وصول

به حق و حقیقت را به رسمیت می‌شناسد و عشق و تجلی آن هموارگر همه ناهمواری‌های دین و ایمانش می‌شود و «جنگ هفتادودو ملت» را عذر می‌نهد و با مروت و مدارا فریاد می‌زند:

در مشرب زن و از قید مذاهب بگریز عافیت نیست در آن بزم که سازش جنگ است
(بیدل دهلوی، ۱۳۷۵)

از چشم‌انداز مدارا و تحمل‌پذیری افکار و اندیشه دیگران، نگارنده باور دارد که عارفان در قلمروی معرفت مظهر جهانی‌شدن هستند. فرهیختگان می‌دانند که مک لوهان^۵ دهکده جهانی^۶ را نتیجه پیشرفت دانش و فناوری می‌داند؛ دستاوردهایی که سبب تقارن فرهنگ‌ها در جغرافیای بزرگ جهانی شده و جهان را با همه تضارب افکار به دهکده‌ای واحد تبدیل کرده است. نگارنده بر این نکته نو و بدیع تأکید می‌کند که عارفان فرایند جهانی‌شدن را برمبنای همدلی و دگرپذیری در چندین قرن پیش پی افکنده و به همه انسان‌ها با همه تنازع و تضارب، ویزای ورود در قلمروی همدلی داده‌اند؛ زیرا «همدلی از هم‌زبانی بهتر است» و همه باورها با بهره‌گیری از حق تداوم یافته‌اند و خداوند فقط انسان را مکرم آفریده است و به رحمت الهی باید واثق بود. بنابراین، پلورالیسم عرفانی و اومانیسیم استعلایی در قلمروی معرفت عارفانه چنین مبنا و اساسی دارد و بی‌رنگی عارفان به معنای پذیرش دنیای رنگارنگ اندیشه و افکار در جهان بشریت است:

چونکه بی‌رنگی اسیر رنگ شد موسی‌ای با موسی‌ای در جنگ شد

و بر فراز این بنای باشکوه نوشته شده است:

سخت‌گیری و تعصب خامی است تا جنینی، کار خون‌آشامی است

به باور نگارنده این سطور، میرسیدعلی همدانی از چنین سلاله و قلمروی است. تجلیل از حضرت امیرجان، تجلیل از دین باطنی انسان است. بی‌گمان، در زمانه‌ای که افراط‌گرایی و کژاندیشی در همه‌جا بیداد می‌کند، معرفت عارفانه دینی بهترین راهبرد در برابر آنانی است که کاذبانه حق را متصلب می‌پندارند و با باور سنگواره، قساوت و بی‌رحمی را ترویج می‌کنند.

تجلیل از حضرت امیرجان، تکریم از مقام انسان است. تجلیل از معرفت عارفانه به معنای کوبیدن مهر باطل بر دین‌ستیزی و دین‌هراسی است. در یک کلام، تجلیل از معرفت عارفانه، تجلیل از مروت، مدارا و دگرپذیری است.

پی‌نوشت‌ها

1. Totemism
2. Animism
3. Bernd Rudolph Ratkh and John Ocean
4. Izutsu
5. Mac Lohan
6. global village

منابع

- ابن عربی، محمدبن علی (۱۳۸۰). *شرحی بر فصوص الحکم*. ترجمه نصرالله حکمت. تهران: الهام.
- اخترشهر، علی و دیگران (۱۳۸۷). *اندیشه سیاسی متفکران مسلمان*. دفتر اول. قم: بوستان کتاب.
- اذکائی، پرویز (۱۳۶۹). *مروج اسلام در ایران صغیر*. همدان: دانشگاه بوعلی همدان.
- انصاری، عبدالله بن محمد (۱۳۸۶). *مناجات خواجه عبدالله انصاری*. ج ۷. تهران: نگاه.
- انواری، سید محمود (۱۳۵۶). «میرسیدعلی همدانی و تحلیل آثار او». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*. ش ۱۲۳.
- ایزوتسو، توشهیکو (۱۳۷۸). *صوفیسم و تائویسم*. ترجمه محمدجواد گوهری. تهران: روزنه.
- بلخاری قهی، حسن (۱۳۹۰). «اسلام و هندوئیسم؛ تحقیق در مبانی مشترک دو فرهنگ».
- *پژوهش میان‌رشته‌ای در رسانه و فرهنگ*. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. س ۱. ش ۱. صص ۳۷-۶۲.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر بن عبدالخالق (۱۳۷۵). *گزیده رباعیات بیدل دهلوی*. به کوشش عبدالغفور آرزو. مشهد: ترانه.
- جامی، عبدالرحمن بن احمد (۱۳۹۸ هـ.ق). *نقدالنصوص فی شرح نقش الفصوص*. با مقدمه، تصحیح و تعلیقات و بلیام چیتیک. [بی‌جا]: انجمن شاهی فلسفه ایران.
- _____ (۱۳۷۰). *نفحات الانس من حضرات القدس*. به کوشش محمود عابدی. تهران: اطلاعات.
- جمعی از پژوهشگران حوزه علمی قم (تهیه و تدوین) (۱۳۸۵). *گلشن ابرار*. ج ۵. قم: معروف.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۸۶). *شناخت عرفان و عارفان ایرانی*. تهران: زوار.

- راتکه، برند رودلف و جان اوکین (۱۳۷۹). *مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی*. ترجمه مجدالدین کیوانی. تهران: نشر مرکز.
- ریاض، محمد (۱۳۶۹). *احوال و آثار و اشعار میرسیدعلی همدانی*. چ ۲. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- _____ (۱۹۹۵ م.). *احوال، آثار و اشعار میرسیدعلی همدانی*. دوشنبه: عرفان.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲). *ارزش میراث صوفیه*. چ ۵. تهران: امیرکبیر.
- ژنده پیل، احمد بن ابوالحسن (۱۳۶۸). *أنس التائبین*. [بی جا]: چاپخانه حیدری.
- سجادی، سیدجعفر (۱۳۷۰). *فرهنگ لغات، اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*. تهران: طهوری.
- شوشتری، قاضی نورالله (۱۳۶۵). *مجالس المؤمنین*. چ ۲. تهران: اسلامیه.
- شیروانی، زین العابدین (بی تا). *ریاض السیاحه*. با مقدمه، به سعی و اهتمام آقا میرزا آقاسی اوغلی قلی یف. مسکو.
- صاحب الزمانی، ناصرالدین (۱۳۶۲). *خط سوم*. چ ۸. تهران: ناشر مطبوعاتی.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۹). *تاریخ ادبیات در ایران*. چ ۵. تهران: فردوس.
- عین القضاة، عبدالله بن محمد (۱۳۳۳؟). *رساله لویح*. چ ۲. تهران: منوچهری.
- غزالی، محمد بن محمد (۱۳۶۱). *احیاء علوم الدین*. چ ۱. تهران: علمی و فرهنگی.
- الفاخوری، حنا و خلیل الجر (۱۳۶۷). *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- گلی زواره، غلامرضا (۱۳۸۵). «سیدعلی همدانی، مبلغ اسلام در کشمیر». *مبلغان*. ش ۸۲. صص ۱۰۵-۱۱۵.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۷). *عرفان حافظ (تماشاگاه راز)*. تهران: صدرا.
- هجویری، علی بن عثمان (۱۳۸۳). *کشف المحجوب*. با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. تهران: سروش.